

زیر ذره بین

**دوست خوبم، طاهره یزدانی /
هرمزگان**

«با پدر در ساحل دریا نشسته بودم
پدر گفت شعری بر تن سرد ساحل
بنویسم...»

نوشته‌ی تو در مرز شعر و فاطره مردد
بود. بعضی از سطرهایت زبان مشفص
شعر را داشت و سطرهای دیگر در حال
و هوای فاطره بود و زبانی نزدیک به
داستان داشت.

یکی از چیزهایی که در موفقیت یک
نوشته تأثیر دارد، این است که نویسنده
پیش از دست به قلم بردن قالب
مناسبی را برای بیان حرف‌هایش
انتخاب کرده باشد. ممکن است حرف و
مس فوبی که مناسب حال و هوای شعر
است، تبدیل به داستان فوبی نشود و
برعکس داستان فزاب و تازه‌ای که به
اشتباه در قالب شعر نوشته شده، اثری
متوسط از آب در بیاید.

و یک نکته‌ی دیگر: جمله‌ی پایانی
نوشته‌ات سطری از شعر یکی از
شاعران معاصر است. یادت باشد
در صورت قرض گرفتن سطری از
نوشته‌ی کسی دیگر، حتماً آن را داخل
گیومه بگذاری و در پایان به نام منبع
مورد استغاره اشاره کنی.
منتظر نوشته‌های تازه‌ی تو هستیم.

**دوست خوبم، شیوا قنبری /
اصفهان**

«او یک دفتر بود مثل بقیه‌ی دفترها،
تنها فرق او این بود که حافظ قرآن
بود.»

یکی از ویژگی‌های داستان‌های فوب
شروع پرکشش و جذابشان است.
«دوستی» نیز شروع فوبی داشت که
مقارب را وارد به فوانرن ارامه‌ی
داستان می‌کرد. حتی ارامه‌ی داستان
هم که به توصیف اضطراب و
فجالت راوی می‌پردازد، در نوع خود
موفق است.

از آن‌ها که نام داستانتک بر روی
نوشته‌ات گذاشته‌ای، سعی کرده‌ای
همچ داستانت از مقدار مشفصی
بیشتر نشود؛ اما این تصمیم موجب
شده است که داستانت در جایی
نامناسب و ناگهانی تمام شود و
پایانی کلیشه‌ای، کلی و غیره‌ذاب
داشته باشی؛ «بعد از آن ما را همیشه
با او دوست بودم و همیشه قدر آن
را دانستم.»

می‌توانی همین داستان را با
افزافه کردن شاخ و برگ‌هایی به آن و
نیز یافتن یک پایان مناسب باز نویسی
کنی و دوباره برایمان بفرستی.

گل شمعدانی

علی محمد بخشوده

گیاهی است دائمی با برگ‌های پهن و کنگره‌دار و خوش‌عطر. جام گل شمعدانی دارای پنج گلبرگ و پنج کاسبرگ است که ممکن است یک‌رنگ یا دورنگ باشند.

شمعدانی‌ها در چهار نوع معمولی، پیچی، ازدر و عطری یافت می‌شوند. در برگ‌های نوع عطری نوعی ماده‌ی معطر وجود دارد که همانند گل‌سرخ در عطر سازی به کار می‌رود. شمعدانی را با قلمه‌زدن زیاد می‌کنند. قلمه‌ها را در اوایل پاییز از ساقه‌های سبز و تا اندازه‌ای چوبی شده به طور مورب و به طول ده‌سانتی‌متر می‌برند و در هوای آزاد، درون جعبه‌هایی پر از شن و ماسه می‌کارند. پس از یک ماه که قلمه‌ها ریشه‌دار شدند، هر یک را درون گلدانی پر از مخلوط خاک برگ پوسیده و شن می‌کارند و در جایی با نور مناسب قرار می‌دهند تا در فصل بهار به باغچه منتقل شوند. این گیاه در بهار و پاییز گل می‌دهد. شمعدانی‌ها را نباید زیاد آبیاری کرد؛ زیرا آب زیاد موجب پرتلاخ و برگ شدن گیاه و کم شدن گل‌ها می‌شود. در زمستان باید کنار پنجره و حرارتی حداکثر ۱۲ درجه‌ی سانتی‌گراد قرار گیرند.



گلچین

غافلگیری

مادر م هنوز از سرکار برگشته بود. دوست داشتم وقتی در را باز می‌کند و وارد خانه می‌شود، فوش‌مال و غافلگیرش کنم و فسنگی را از تنش در بیاورم.

تصمیم گرفتم دستی به سر و روی خانه بکشم. پارو برقی را برداشتم و همه‌ها را پارو کشیدم. از همان‌جا که ایستاده بودم، دور و برم را بر انداز کردم. حالا خانه مثل یک دسته گل تمیز شده بود.

پارو برقی را بلند کردم سرپایش بگذارم که ناگهان لوله‌اش از جا درآمد و همه‌ی آشغال‌ها ریفت روی زمین. با اضطراب ساعت دیواری را نگاه کردم، پانزده و چهل دقیقه بود. زمان چه قدر زود گذشته بود.

نگاهی به آشغال‌های روی فرش کردم و با خودم گفتم جمع کردن این آشغال‌ها باشد برای بعداً فعلاً بهتر است بروم سراغ آماده کردن غذا. چند دقیقه دیگر مادر از راه می‌رسد و تمام فیلی گرسنه است.

می‌فواستم سمبوسه درست کنم. سفره‌ی نان را از یفیل بیرون آوردم، اما بیشتر نان‌ها نرمی و لطافت قبل را نداشتند؛ پس آن‌ها را در کیسه‌ی نان فشک‌ها انداختم و دو نانی را که از بقیه نرم‌تر بود، کنار گذاشتم.

حالا نوبت سیب زمینی بود. چند تا سیب زمینی برداشتم، اما هیچ کدام به نظرم خوب نیامد. با خودم گفتم: «ای بابا! انگار هیچ چیز به درد بخوری در این خانه پیدا نمی‌شود!» بالاخره دو تا سیب زمینی برداشتم و آن‌ها را انداختم در قابلمه‌ی پر از آب و گذاشتم روی گاز.

نگاهی به ساعت انداختم. چیزی به آمدن مادر نمانده بود. هیچ چیز آماده نبود و من هول شده بودم. با عجله شعله‌ی گاز را زیاد و دوباره کم می‌کردم. با خودم گفتم: «چه قابلمه‌ی مزخرفی! یک ساعت طول می‌کشد تا آب تویش جوش بیاید.» این طوری بود که یک قابلمه‌ی دیگر برداشتم و محتویات قابلمه‌ی اول را در آن قالی کردم و قابلمه‌ی قالی را همان طوری انداختم توی ظرف شویی.

بالاخره آب جوش آمد. آمدم قابلمه را بردارم که آب جوش لب‌پر زد و ریفت روی دستم. همان‌طور که بالا و پایین می‌پریدم، به طرف شیر آب رفتم و دستم را زیر آب سرد گرفتم. سوزش دستم کم شد و به خودم آمدم. دیدم قابلمه و سیب زمینی‌ها روی زمین پخش و پلا شده‌اند و آب جوش کف آتشنزخانه را فیس کرده است.

مانده بودم چه‌طور این همه ریفت و پاش را جمع کنم که صدای پرشش کلید در قفل به گوشم رسید. بله، این مادر بود که وارد خانه می‌شد. همان‌طور که تصمیم داشتم، موفق شده بودم او را غافلگیر کنم، اما

غافلگیری از نوع دیگر!

شکوفه هیدری / همدان

تورا چه بنامم؟

فواستم تو را آسمان بنامم
برای وسعت نگاهت

دیدم آسمان، تنها قطره‌ی اشک
توست

فواستم تو را پنگل بنامم

برای سبزی گفتارت

دیدم پنگل، تنها برگ‌ی کوچک از
حرف‌های توست

فواستم تو را کوه لقب دهم

برای استواری وجودت

دیدم کوه، تنها انگشت کوچک
توست

فواستم ...

فواستم ...

اما هرچه گشتم

نامی شایسته‌تر از «مهمه» (ص)
نیافتم!

زهرا یعصری / خرد / قائم‌شهر

ضرب‌المثل‌های واقعی

اگر درخت پیر را جابه‌جا کنی، فشک
می‌شود.

اگر ابر نبود، قدرت آفتاب معلوم
نبود.

اگر بدکار مرده است، بدیش نمرده
است.

آدم تمیز، فیلی آسان کثیف می‌شود.

آتش را نمی‌توان با آتش خاموش
کرد.

آمنه رضایی / مشهد

تا ساحل خیال

نرم و لطیف و ناز

لحن صدای او

بارانی از گل است

در دست‌های او

در قلب کوبش

روح صداقت است

بام بلند علم

تابی نهایت است

او کیست؟ یک کتاب

دانا و بی‌ریا

تا ساحل فیال

او می‌برد تو را

شبنم بلاغی / تهران



چراغ مطالعه

چه بپوشیم و چه نبپوشیم

* منظور از فوب لباس پوشیدن آن نیست که شش لباس‌های نو و گران قیمت بپوشد. بلکه باید لباس متناسب و تمیز بر تن داشته باشد. لباسی که با سن، موقعیت و محیطی که در آن زندگی می‌کند، تناسب داشته باشد.

* لباس دیگران را قرض گرفتن کاری است که کمتر کسی به آن تمایل دارد و کمتر کسی با میل و رغبت لباس خود را به دیگری امانت می‌دهد؛ بنابراین

کون جامه‌ی فویشتن پیراستن
به از جامه‌ی عاریت فواستن

* مردم هر کشور بر حسب چگونگی آب و هوا، آداب، رسوم و سنت‌ها و اعتقادات خود لباس می‌پوشند؛ بنابراین تقلید از طرز لباس پوشیدن خارجی‌ها، بدون توجه به آن شرایط صحیح نیست.

منبع: چگونه معاشرت کنیم، محمد تقی صالحی
مریم نوری / توران

چک چک ساعت

شهروندانی که در مجلس یونان صحبت می‌کردند، اجازه نداشتند فیلی طولانی حرف بزنند. زمان صحبت هر سخنران به کمک دو سطل، یکی در بالای سنگی و دیگری در پایین اندازه گرفته می‌شد. با آفرین قطره‌ی آبی که از سطل بالایی به سطل پایینی ریخته می‌شد، وقت سخنران تمام می‌شد و او می‌پور بود بنشیند و زبان خود را نگاه دارد.

منبع: چراهای شگفت انگیز یونان باستان، ترجمه‌ی امیر صالحی طالقانی
سینا فرازی / تبریز

«آیا می‌دانید»هایی که نمی‌دانید!

آیا می‌دانید زنبورها با پاهایشان می‌توانند غذا را بپشند و گوش‌های ملخ‌ها روی دو پای جلویشان قرار دارد؟



آیامی‌دانید عنکبوت‌ها هشت چشم دارند و با این حال به فوبی نمی‌بینند؟



آیا می‌دانید سوسک‌های گورکن وقتی به لاشه‌ی حیوانی می‌رسند، برای او گور می‌کنند و لاشه را در آن جا دفن می‌کنند؟

منبع: چراهای شگفت انگیز حشرات، ترجمه‌ی رویا فونتی
بهار پورداد / تالستان



نمکدان

حساب بی کتاب

اولی: «تو با برادرت چند سال اختلاف سن دارید؟»
دومی: «راستش پارسال مادر ۳ می گفت که من یک سال از او کوچک ترم. با این حساب امسال دیگر باید هم سن او شده باشم!»

بهاره پورداد / تالستان

عکس سؤال بر انگیز

مرغی عکس یک تفه مرغ را قلاب کرده بود و به دیوار اتاقش زده بود. اردکی که به فانه اش آمده بود، از او پرسید: «این عکس دیگر چیست؟»
مرغ گفت: «یادش به خیر! عکس زمان بپگی ۴ است!»
نیلوفر سقاباشی / انزلیشه



سؤال تاریخی

از یک آدم تنبل می پرسند: «آفرین بار جورابت رو کی شستی؟»
تنبل: «قرار نشد سؤال تاریخی بکنی ها!»
زهرا ابوئی / یزد



جواب داغ

معلم: «گرم ترین جای دنیا کجاست؟»
دانش آموز: «تنور نانوايي!»

فاطمه کریم / تهران